

نقش نخبگان در جوامع با تأکید بر نقش پیامبر اکرم(ص) در شکل‌گیری تمدن اسلامی

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۱/۲۶

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۲/۲۶

کد مقاله: ۹۵۶۳۲

اکبر ساجدی^۱، میر سجاد سید موسوی^۲، جواد نعمتی^{۳*}

چکیده

انسان موجودی اجتماعی است که هم به لحاظ ذاتی، فطری و فردی و هم به لحاظ اکتسابی، ارادی و اجتماعی همواره از محیط پیرامون خود تأثیر می‌پذیرد و آثار آن در نحوه رفتار و کردار و حتی پندار او هویدا می‌گردد. در این میان نقش نخبگان جامعه به عنوان اسوه، الگو و یا نمونه‌هایی بسیار درخشان و مشعشع غیر قابل انکار می‌نماید که غالب نظریات جامعه‌شناسی بر آن تأکید می‌ورزد. این نوشتار کوششی است در جهت بررسی نقش نخبگان در جوامع با تأکید بر نقش پیامبر در شکل‌گیری تمدن اسلامی، از این رو، ابتدا به مفهوم‌شناسی عناوین اصلی بحث نظیر: نخبه، اسوه و الگو پرداخته و در وهله بعدی نگرش آموزه‌های اسلام و اندیشمندان مسلمان و بعضاً غربی به اسوه و نخبه مورد نقد و بررسی قرار گرفته و نهایتاً شاخصه‌های تمدن اسلامی و نقش پیامبر در ایجاد آن تبیین شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتبه‌دار جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی: نخبه، اسوه، الگو، تمدن اسلامی، پیامبر مکرم اسلام.

۱- عضو شورای پژوهشی مرکز توسعه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای معارف اسلامی و علوم سلامت و دانشیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی تبریز

۲- عضو هیات علمی و استادیار گروه علوم پایه دانشگاه علوم پزشکی تبریز

۳- عضو شورای پژوهشی مرکز توسعه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای معارف اسلامی و علوم سلامت و استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی تبریز. (مسئول مکاتبات) Nematij@tbzmed.ac.ir

۱- مقدمه

انسان به عنوان موجودی اجتماعی، در تعامل با جامعه به سر می‌برد و همواره از محیط اطراف خود متأثر می‌شود. اجتماعی بودن او چه از روی فطرت، چه از روی جبر، به لحاظ فطری یا اکتسابی و یا هر عامل دیگری بوده باشد به هر حال امری است غیر قابل انکار. آنچه بیشترین سهم را در تاثیرگذاری بر رفتار و کردار او ایفا می‌کند اسوه‌ها و الگوهای است که او آن‌ها را به عنوان سرمشق خویش انتخاب کرده و آگاهانه یا ناخودآگاه پا در جا پای آنها می‌گذارد.

تبعیت و پیروی انسان از نخبگان و فرزندان در حدی است که برخی از نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی جامعه را به دو گروه نخبه-ها و توده‌ها تقسیم می‌کنند و اصالت را به نخبگان داده و توده‌ها را جزء تابعانی بی‌اراده یا کم‌اراده نمی‌شمارند. صرف نظر از صحت و سقم این نظریه، که باید در جای خود بررسی شود، این مطلب تا حدی مورد قبول بوده و آنچه نوعاً واقعیت دارد، حاکی از آن است.

نوشتار حاضر کوششی است در جهت بررسی نقش نخبگان در جوامع با تاکید بر نقش پیامبر در شکل‌گیری تمدن اسلامی، از این رو لازم است عناوین اصلی بحث نظیر: نخبه، اسوه و الگو ابتدا مفهوم‌شناسی شده و در وهله بعدی شاخصه‌های تمدن اسلامی و جایگاه اسوه بودن پیامبر در آن تبیین شود. طبعاً برای رسیدن به نتیجه دقیق ضروری است هم از منابع اصیل اسلامی و هم از اندیشمندان و متفکران دینی بهره گرفته شود و نیز از نظرات اندیشوران غربی استفاده شود.

۲- مفهوم شناسی

بحثی که پیش رو داریم در یک واژه متمرکز نیست؛ بلکه چند واژه در آن دخیل است که به طور گذرا می‌توان به نخبه، اسوه، الگو و نمونه اشاره کرد؛ لذا لازم است معنای لغوی واژگان مزبور را در وهله اول بررسی کرده و معنای اصطلاحی آنها را در گام بعدی کاوش می‌کنیم.

نخبه به معنی برگزیده، زبده، گزیده می‌باشد، (معین، ۱۳۷۵: ج ۴، ص ۴۶۸۶) که معنای گزینش و گلچین کردن از بین افراد یا اشیا در آن نهفته است.

اسوه هم در لغت به معنای پیشوا و مقتدا (معین، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۲۷۶) است که واژه تاسی هم‌خانواده آن است یعنی کسی را اسوه قرار دادن و از آن پیروی کردن. این واژه مفهوم متابعت و پیروی را در خود جا داده که با واژه نخبه گرچه تفاوت دارد، ولی نوعاً کسانی که مورد تاسی و اقتدا قرار می‌گیرند همان برگزیده‌ها و زبده‌ها و به اصطلاح متعارف دانه‌درشت‌ها هستند؛ لذا می‌توان بین این دو واژه ارتباطی نزدیک تصور کرد.

اسوه را راغب اصفهانی به معنای حالتی دانسته که انسان هنگام پیروی و متابعت از دیگری آن حالت را دارد حال چه نیک باشد و چه زشت، چه نافع باشد و چه مضر. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ص ۷۶) یعنی اعم است چه بسا کسی در صفت بدی از شخصی تبعیت کند که باز به آن شخص اسوه صدق می‌کند.

در اصطلاح علوم اجتماعی نخبگان به کسانی اطلاق می‌شود که به منزله اشخاصی هستند که بیشترین دسترسی و کنترل را نسبت به ارزش‌ها دارند. فرهنگ علوم اجتماعی نخبگان را چنین تعریف می‌کند: «... دارندگان مواضع رفیع در جامعه‌ای معین، به تعداد ارزش‌ها و نخبگان وجود دارد. علاوه بر نخبه قدرت (نخبه سیاسی)، نخبه ثروت، حرمت و دانش هم وجود دارد. چون برای اشخاصی که در رابطه با ارزش‌های گوناگون برگزیده‌اند به اصطلاحی نیاز داریم، اصطلاح «نخبه» را به کار می‌بریم». (گولد و کولب، ۱۳۷۶: ص ۸۲۵)

طبق این اصطلاح در زمینه‌های مختلف مثل حکومت، هنر، صنعت، اخلاق و رفتار و ... گل سرسید و نخبه وجود دارد که کنترل ارزش‌های هر یک در دست نخبگان آن‌ها است و هر کدام ناخدای کشتی خویش هستند که توده‌های مسافر را به منزل مقصود رهبری می‌کنند و مسافران جز پیروانی محض چیزی نبوده و همه آن‌ها طبق خواسته‌نخبه خود حرکت می‌کنند.

۳- بررسی متون دینی

از بین متون دینی در وهله اول از قرآن کریم کتاب آسمانی مسلمانان چند آیه را بررسی می‌کنیم و در گام بعدی چند فراز از فرمایشات امیر اهل بیان سرور پارسایان، حضرت علی علیه السلام را مورد کنکاش قرار خواهیم داد.

۳-۱- قرآن کریم

خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم را به عنوان اسوه و الگو معرفی می‌کند آنجا که می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب؛ آیه ۲۱) هر آینه پیامبر خدا برای شما نمونه خوبی است. برای کسی که به خدا امیدوار است و به روز جزا اعتقاد دارد و همواره خدا را یاد می‌کند.

در آیه شریفه دستوری از طرف خداوند به مسلمانان ابلاغ شده است و آن اینکه ای مسلمانان و ای کسانی که به خدا و روز رستاخیز باور دارید! در رفتار و کردار و گفتار خویش از پیامبر الگو بگیرید و تاثیر پذیرفته به او تاسی کنید. سعی کنید در زمینه‌های اخلاقی خود را به او شبیه سازید.

ظاهر آیه این است که اسوه در این مورد به همین معنایی است که گفته شد و معنای دوم مورد بحث یعنی حکومت و قدرت از ظاهر آیه استفاده نمی‌شود. به عبارت دیگر ظاهر آیه این نیست که اگر او (پیامبر) قدرت را به دست گرفت و به شما حکومت کرد حرف او را گوش کنید و از او پیروی نمایید. البته می‌شود اسوه را طوری معنا کرد که اعم باشد یعنی هم الگوی رفتاری و هم الگوی سیاسی را در بر گیرد، کما این که علامه طباطبایی معنای اعم را برداشت نموده است:

و معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خدا (ص)، و ایمان آوردن شما، این است که به او تاسی کنید، هم در گفتارش و هم در رفتارش، و شما می‌بینید که او در راه خدا چه مشقتهایی تحمل می‌کند، و چگونه در جنگها حاضر شده، آن طور که باید جهاد می‌کند، شما نیز باید از او پیروی کنید. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۶، ص ۴۳۲)

به هر حال آیات دیگری وجود دارد که معنای اعم صراحتا از آنها استفاده می‌شود. مثلا آیه ذیل در معنایی وسیع پیامبر را الگو معرفی نموده است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر؛ آیه ۷) هر چه که پیامبر دستور داد انجامش دهید و از هر چه نهی نمود پروا کنید.

این آیه با عمومیتی که دارد مختص به احکام شرعی فرعی جزئی نیست؛ بلکه دامنه وسیع آیه احکام حکومتی و حکمرانی و فرمانروایی را هم شامل است.

این آیه هر چند در ماجرای غنائم بنی نضیر نازل شده، ولی محتوای آن یک حکم عمومی در تمام زمینه‌ها و برنامه‌های زندگی مسلمان‌ها است، و سند روشنی است برای حجت بودن سنت پیامبر. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۲۳، ص ۵۰۷ - ۵۰۸)

بر طبق این اصل همه مسلمانان موظفند اומר و نواهی پیامبر ص را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند، خواه در زمینه مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد، یا مسائل اقتصادی، و یا عبادی، و غیر آن، به خصوص اینکه در ذیل آیه کسانی را که مخالفت کنند به عذاب شدید تهدید کرده است.

نتیجه اینکه در متون دینی مثل قرآن آیاتی وجود دارد که ضرورت پیروی از پیامبر را هم در بُعد اخلاق و رفتار و هم در پیروی سیاسی و حکومتی گوشزد می‌کند.

تا حال هر چه بحث کردیم مقام ثبوت را خاطر نشان ساخت یعنی گفته شد که پیروی از پیامبر ضروری است، چه در عرصه اخلاق و چه در عرصه سیاست و حال جای مقام اثبات است یعنی پیامبر تا چه حدی در جامعه اثر می‌گذارد و نقش او در تحول جامعه بدوی چه بود؟ چطور شد که تمدن اسلامی به وجود آمد و نقش پیامبر در ساختن جامعه اسلامی و تمدن اسلامی چه بود؟ برای این که به این منظور و مقصود دست یابیم باید شاخه‌های جامعه بر روی عربستان را در وهله اول بررسی کنیم و در گام بعدی مشخصات تمدن اسلامی را مورد کاوش قرار دهیم تا از میان این دو بحث، امتیاز این دو جامعه و نقش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هویدا گردد.

۳-۱-۱- شاخه‌های جامعه بدوی

مراد از جامعه بدوی همان محیطی است که اسلام از آنجا آغاز شد و باید دانست که اطلاق تمدن به آن یعنی گفتن تمدن بدوی امر درستی نیست؛ چرا که واژه تمدن در مقابل بدوی و صحرائشینی است و اگر کسی این واژه را برای زمان جاهلیت و اعراب بادیه نشین استفاده کند حرف ضد و نقیضی زده است.

به هر حال چند ویژگی مهم از بین تمام خصوصیات جامعه بدوی جلوه زیادی دارد که ما آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

الف. بت پرستی: آنچه در آن زمان وجود نداشت خداپرستی بود. مردم آن روز به غیر از خدا همه چیز را می‌پرستیدند؛ حضرت علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمئِذٍ مَلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ وَأَهْوَاءٌ مُتَشَبِّهَةٌ وَطَرَائِقُ مُتَشَبِّهَةٌ بَيْنَ مُشْبِهٍ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْجِدٍ فِي اسْمِهِ أَوْ مُشْبِرٍ إِلَى غَيْرِهِ فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ». (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱) مردم آن روز دارای مذهب‌های گوناگون و بدعت‌های مختلف و طوائف متفرق بودند، گاهی خداوند را به خلقش تشبیه می‌رند و برای او اعضای قایل بودند، و برخی در اسم او تصرف کرده مانند برخی از اعراب که واژه «لات» را از «الله» و «غری» را از «عزیز» گرفته بودند و جمعی به غیر او اشاره می‌کردند ولی خداوند همانان را به سبب پیامبر هدایت نمود.

طبقه روشنفکر عرب ستاره و ماه را می‌پرستیدند، اما طبقه معمولی که اکثریت سکنه عربستان را تشکیل می‌دادند، علاوه بر بت‌های قبیله‌ای و خانگی، به تعداد روزهای سال ۳۶۰ بت می‌پرستیدند. بت‌های خانگی، هر شب و روز میان یک خانواده پرستش می‌شد؛ هنگام مسافرت خود را به آن‌ها می‌مالیدند و در حال مسافرت سنگ‌های بیابان را می‌پرستیدند. (سبحانی، ۱۳۷۷: ص ۱۴ - ۱۵)

ب. تعصب به قوم و قبیله: از آنجا که قبل از پیدایش اسلام، اعراب با سایر ملل ارتباطی نداشتند از آن‌ها اطلاع و شناختی نداشتند تا نسبت به آن‌ها تعصب داشته باشند، اما در عوض تعصب و قوم و قبیله در آن زمان به شدت رواج داشت؛ طوری که بسیاری از جنگ‌ها، کشت و کشتارها، خون‌ریزی‌ها به خاطر اختلافات بیهوده و بی‌اساس قبیله‌ها بود. (مطهری، ۱۳۷۴: ج ۱۴، ص ۷۲) این تعصبات به قدری در افکار اعراب و ریشه دوانده بود که حتی بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن همه تلاش‌ها و زحمات‌ها باز از بین نرفت. با تأملی در جریان سقیفه بنی ساعده معلوم می‌شود که چطور اختلاف دو قبیله اوس و خزرج در برنده شدن خلیفه اول کارساز بود که به خاطر دور شدن از موضوع از طرح آن خودداری می‌شود.

ج. دخترکشی: دخترکشی در بین اعراب یک ریشه تاریخی دارد. در جنگ‌هایی که بین اعراب اتفاق می‌افتاد و طبعاً به نوامیس همدیگر هم تجاوز می‌شد، دختران قبیله شکست خورده به عنوان اسیر و کنیز به خدمت قوم پیروز در می‌آمد که این خشم و نفرت عرب را از دختر افزایش می‌داد. به عبارت دیگر آنان چون می‌دیدند دخترانشان به اسارت دشمن درآمده و در دست آن‌ها مورد هتک حرمت قرار می‌گیرد به جای اینکه راه حلی برای جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها پیدا کنند، دختر را مایه ننگ خود می‌دانستند و به اصطلاح جامعه‌شناسی از یک مسئله اجتماعی یک معضل فرهنگی می‌ساختند.

گفته‌اند: سنت دختر کشی از این جا پیدا شد که نعمان بن منذر، قومی از عرب را غارت و زنانشان را اسیر کرد. در میان اسیران دختر قیس بن عاصم بود. سپس صلح کردند. هر زنی به خانواده خود بازگشت، جز دختر قیس که ترجیح داد در میان سپاه دشمن بماند. قیس سوگند یاد کرد که هر چه دختر در خانه‌اش متولد شود، زنده به گور کند. (طبرسی، ۱۳۶۰: ج ۸، ص ۲۸۹) پس کار این اعراب گر چه کار زشت و ناپسند بود، اما بی‌علت هم نبوده است. ایشان کمال تنفر را از دختر داشتند و آن‌ها را با بی‌رحمی تمام زنده به گور می‌کردند؛ کاری که هیچ پدر سالمی در مورد فرزند خود نمی‌کند.

د. ارتکاب کارهای زشت و ناشایست: بسیاری از کارها که زشتی آن مربوط به مکتب خاصی نیست در زمان جاهلیت مرسوم بوده است؛ روابط ناسالم جنسی، رعایت نکردن ستر عورت و عدم اجازه طلبی هنگام ورود به خانه از جمله کارهای ناشایستی بود که در آن زمان رواج داشته است. اسلام روی مسئله ستر عورت تأکید کرد و آن را واجب نمود و به دنبال آن علت آن را بیان کرد: «ذَلِكَ اُزْكٰى لِهٖمْ». (نور، آیه ۳۰) این برایشان پاکیزه‌تر است.

جمله «ذَلِكَ اُزْكٰى لِهٖمْ» در حقیقت مصلحت و جوب ستر عورت و چشم‌پوشی از نگاه‌های نارواست. با این تعبیر خداوند می‌خواهد مخاطبان را به مراقبت و مواظبت از این حکم برانگیزد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۵، ص ۱۵۵) پوشیدن عورت یک نوع نظافت و پاکی روح است. قرآن با این جمله می‌خواهد فلسفه و منطق این کار را بیان کند. در حقیقت می‌خواهد پاسخی به جاهلیت قدیم و جدید که امروزه هم روی کشف عورت و ... در غرب تأکید می‌شود بدهد. (مطهری، ۱۳۷۴: ج ۱۹، ص ۴۷۷)

همچنین از جمله کارهای زشتی که اعراب بدان عادت داشتند این بود که بدون اجازه و رخصت به خانه همدیگر وارد می‌شدند و اجازه خواستن را نوعی اهانت نسبت به خود می‌دانستند و بدون اطلاع قبلی وارد خانه همدیگر می‌شدند. اسلام این رسم غلط را منسوخ کرد، و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». (نور، آیه ۲۷) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خانه‌هایی که منزل شما نیست، وارد نشوید، مگر آنکه اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام کنید. این به نفع شماست، شاید پند بگیرید. اسلام دستور داد سرزده داخل خانه‌های مورد سکونت دیگران نشوند. روشن است که فلسفه این حکم دو چیز است: یکی موضوع ناموس یعنی پوشیده بودن زن، دیگر این که هر کسی در محل زندگی خود اسراری دارد و مایل نیست دیگران بفهمند. (مطهری، ۱۳۷۴: ج ۱۹، ص ۴۶۸)

۳-۱-۲- شاخصه‌های تمدن اسلامی

در مقابل کمبودها و کاستی‌هایی که گفته شد راهکارهای مناسب از طرف اسلام ابلاغ گردید که این راهکارها را می‌توان از شاخصه‌های تمدن اسلامی به حساب آورد. در این نوشتار به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف. خداپرستی: سرلوحه دعوت تمامی انبیا دعوت به خداپرستی و یکتاپرستی است: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۸، ص ۲۰۲) می‌توان ادعا کرد که مهمترین و موثرترین شاخصه تمدن اسلامی در همین یکتاپرستی خلاصه می‌شود. اگر در جامعه‌ای خداپرستی در راس قرار گرفت، هواپرستی‌ها زدوده می‌شود، دنیا پرستی‌ها، تجمل‌گرایی‌ها، ظلم و تبعیض‌ها و تمامی بدی‌ها کنار می‌روند و به جای آن‌ها خداوند متعال به عنوان رب العالمین مورد پرستش و عبادت قرار می‌گیرد.

کسانی که با روش فلاسفه و متکلمین آشنا هستند می‌دانند؛ فلاسفه وقتی می‌خواهند درباره خدا بحث کنند، اثبات واجب و اثبات وحدت واجب می‌کنند از راههای مختلف. ولی اسلام جور دیگر شروع می‌کند: لا اله الا الله. اسلام از نفی شروع می‌کند و به اثبات می‌رسد، نفی و اثباتی که توأم با یکدیگر است. این جمله لا اله الا الله که همه حروف آن را «لام» و «الف» و «ه» تشکیل می‌دهد و دوازده حرف بیشتر نیست، سلب است و ایجاب (لا اله سلب است و الا الله ایجاب). نفی است و اثبات، عصیان است و تسلیم. نیمی از آن عصیان و تمرد است، نیم دیگر تسلیم؛ نه است و آری. «نه، بلی» هم نه هم بلی. آزادی است و بندگی. قسمت اولش آزادی است، قسمت دومش بندگی و عبودیت؛ آزادی از غیر خدا و بندگی ذات حق، آن یگانه بندگی در میان بندگیهای دنیا که با هیچ آزادی منافات ندارد، بندگی که عین آزادی است. (مطهری، ۱۳۷۴: ج ۲۵، ص ۱۳۲)

بزرگترین هنر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این بود که در جامعه‌ای که حتی در مسائل دنیوی و مادیشان عقب افتاده و فاقد تمدن بودند، نه تنها مسائل مادی آن‌ها را سامان بخشید، بلکه آن‌ها را با ماورای عالم ظاهر آشنا کرد، آنها را با معنویت و خداپرستی مانوس ساخت چیزی که غرب امروز به آن سخت نیازمند است و نیاز خویش را نمی‌داند از چه راهی برآورده سازد.

ب. ظلم ستیزی: نگاه تمدن اسلامی به مظلومان و مستضعفان یک نگاه تحقیرانه و تمسخرآمیز نیست؛ بلکه در تمدن اسلامی کرامت انسان به صورت مطلق مد نظر است؛ به همین خاطر یکی از برنامه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مبارزه با ظلم و ظالمان بود. البته ناگفته نماند که این کار پیامبر مخصوص به زمان نبوت و رسالت حضرت نبود، بلکه در دوران پیش از رسالت نیز هم از این عملکرد ابایی نداشت. مثلاً در دوران جاهلیت با گروهی که از ظلم و ستم رنج می‌بردند برای دفاع از مظلومان و مقاومت در برابر ستمگران هم‌پیمان شد که با نام «حلف الفصول» معروف گشت. پیامبر بعد از رسالت از آن پیمان یاد می‌کرد و می‌گفت حاضر نیستم این پیمان را بشکنم (مطهری، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۲۵۴)

نمونه دیگری که می‌توان از آن به عنوان ظلم ستیزی یاد نمود عبارت است از رفتار با بردگان. حضرت نسبت به بردگان فوق العاده مهربان بود. به مردم می‌گفت:

اینها برادران شما هستند، از هر غذا که می‌خورید به آن‌ها بخورانید از هر نوع جامه که می‌پوشید، آن‌ها را بپوشانید؛ کار طاقت‌فرسا به آن‌ها تحمیل نکنید؛ خودتان در کارها به آنها کمک کنید. آن‌ها را به عنوان «بنده» یا «کنیز» خطاب نکنید؛ زیرا همه بنده خدا هستیم بلکه آنها را با نام «قتی» (جوامر) خطاب کنید. (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۲۶: ج ۶، ص ۳۷۷)

ج. برادری و برابری: هجرت به مدینه تحولی بود در تمدن نوپای اسلام؛ چرا که در مکه کفار قریش با اذیت‌های فراوان و فشارهای گوناگون خود نگذاشتند تا اسلام به اهداف خود نائل آید، اما مدینه یا به اصطلاح آن زمان یترب از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود که در شکل‌گیری تمدن اسلامی سهم مهمی داشت. از اولین‌هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه انجام داد عبارت بود از ایجاد برادری بین مسلمانان مخصوصاً بین مهاجرین و انصار. مهمترین شعار این کار این بود که برادری فقط از راه اشتراک در آبا و اجداد به دست نمی‌آید، بلکه از آن مهمتر این است که دو نفر در یک کیش تحت اسلام بوده باشند. همین آیین واحد برادری می‌آورد.

این کار از یک طرف کینه‌توزی‌های کهنه را می‌زدود و از طرف دیگر تعاون و صمیمیت را بین مسلمانان ایجاد می‌کرد تا همگی به صورت یکپارچه در مقابل دشمنان اسلام قیام کنند و یا در مسائل مربوط به جامعه اسلامی شرکت کنند.

در کنار برادری برابری مطرح گردید؛ عرب هیچ امتیازی از عجم ندارد، سفیدپوست هیچ برتری نسبت به سیاه‌پوست ندارد؛ بلکه معیار در ارزش تقوا است هر که تقوایش بیش، منزلت و احترامش بیش. سلمان فارسی سلام الله علیه با این که مورد نفرت برخی از اعراب آن زمان بود، به درجه‌ای از منزلت رسید که پیامبر جمله معروف «سلمان منا اهل البیت» را در مورد او بیان فرمود.

به همین خاطر تمامی مزایای جامعه اسلامی به طور مساوی بین مسلمانان تقسیم می‌شد. پیامبر در اعطا و تقسیم بیت المال هیچ‌کس را بر دیگری ترجیح نمی‌داد و این یکی از ثمرات دولت اسلامی بود.

د. تاکید بر تعاملات جمعی: نماز که مهمترین عبادت در اسلام است تا آنجا که به عنوان ستون دین معرفی شده، به جماعت تشریع گشته است و فرادای آن از باب رخصت بوده است به این معنا که اصل تشریع نماز به صورت نماز جماعت بوده و از باب اینکه برخی شاید نتوانند در جماعت حاضر شوند به صورت فرادی اجازه داده شده است.

حج یکی از باشکوه‌ترین عبادات جمعی است. اسلام به اجتماع عنایت ویژه‌ای دارد تا جایی که در حدیث وارد شده که: «ید الله مع الجماعة». (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷) دست قدرت خدا با جماعت است.

تمدن اسلامی یک تمدن یک جانبه نیست که فقط به عبادات فردی، گوشه‌نشینی و ... نظر داشته باشد، در اسلام به اجتماع بهای زیادی داده شده است. آیات قرآن اهمیت زیادی به جامعه‌های بزرگ و مراکز پرجمعیت تر می‌دهد. جالب اینکه اسلام از محیطی عقب‌افتاده برخاست! محیطی که بویی از تمدن در آن به مشام نمی‌رسید. در عین حال اهمیت خاصی برای سازنده تمدن قائل است و می‌گوید: آنها که در نقاط دور افتاده از شهر زندگی می‌کنند، از نظر ایمان و معلومات مذهبی عقب‌ترند. چرا که آنان امکانات کافی برای تعلیم و تربیت در اختیار ندارند. (نجفی خمینی، ۱۳۹۸: ج ۷، ص ۸)

و. علم و سوادآموزی: تمدن اسلامی با سابقه درخشان خود سرشار از وقایعی است که چون دُر درخشانده می‌درخشد و مایه افتخار است. اگر غرب رنسانس را مایه پیشرفت خود می‌داند، باید در کنار آن بدانند که در قرون وسطا و در دوران خفقان و سیاه غرب که علم و علم‌آموزی دستخوش بسیاری از کج‌اندیشی‌ها بود، در اسلام به علم و سوادآموزی تاکید فراوانی می‌شد، تا جایی که از وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که حضرت فرمودند: «طلب العلم و لو بالصین». (مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷) دانش را در هر جا که باشد و لو در چین بیاموزید.

در آن زمانی که کلیساها تحصیل علم را محدود به نظارت خود کرده بودند، در اسلام با این فراخی و گستردگی روی علم تاکید می‌شد. در یکی از جنگ‌ها که مسلمانان پیروز شده بودند و عده‌ای از کفار به اسارت لشکر اسلام در آمده بود، حضرت فرمودند:

هر کس ده نفر مسلمان را خواندن و نوشتن بیاموزد آزاد است. (شیلی، ۱۳۸۷: ص ۴۳ - ۴۴)

در آخرین بخش، به چند نمونه دیگر از شاخصه‌های تمدن اسلامی به صورت گذرا اشاره می‌شود: احسان به پدر و مادر، جلوگیری از کارهای زشت مثل فحشاء، قطع رحم، تاکید بر عدالت و جلوگیری از ربا و کم فروشی، اطاعت از رهبری شایسته، همیاری و تعاون، تاکید بر خودسازی و تهذیب نفس و ...

۳- ۲- نهج البلاغه

آنچه از کلام حضرت علی علیه السلام می‌آوریم نازل به معنای اول اسوه است یعنی اسوه در عرصه اخلاق و رفتار و به معنای دوم آن یعنی اسوه در عرصه سیاست و حکومت نظری ندارد.

حضرت در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه پیامبر اکرم، حضرت موسی، حضرت داوود و حضرت عیسی را به عنوان الگو معرفی می‌کند و صفات ویژگی‌های ایشان را برای کسانی که در صدد یافتن الگو و اسوه هستند برمی‌شمرد، آنچه از نظراتان می‌گذرد ترجمه گزیده فرمایشات حضرت است:

برای تو کافی است که راه و رسم زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اطاعت کنی، تا راهنمای خوبی برای تو در شناخت بدی‌ها و عیب‌های دنیا و رسوایی‌ها و زشتی‌های آن باشد؛ چه اینکه دنیا از هر سو بر پیامبر باز داشته و برای غیر او گسترانده شده، از پستان دنیا شیر نخورد و از زیورهای آن فاصله گرفت.

اگر می‌خواهی دومی را، موسی علیه السلام و زندگی او را تعریف کنم آنجا که می‌گوید «پروردگارا! هر چه به من از نیکی عطا کنی نیازمندم» به خدا سوگند موسی جز قرص نانی که گرسنگی را برطرف سازد چیز دیگری نخواست؛ زیرا موسی از سبزیجات زمین می‌خورد، تا آنجا که بر اثر لاغری و آب شدن گوشت بدن سبزی گیاه از پشت پرده شکم او آشکار بود.

اگر می‌خواهی سومی یعنی حضرت داوود علیه السلام را الگوی خویش سازی، که با هنر داستان خود از لیف خرما زنبیل می‌بافت و با بهای آن به خوردن نان جو قناعت می‌کرد.

اگر می‌خواهی از ابن مریم علیه السلام بگویم که سنگ را بالش خود قرار می‌داد، لباس پشمی خشن به تن می‌کرد، و نان خشک می‌خورد، خورشید او گرسنگی، چراغش نور ماه و پناهگاه زمستانی او شرق و غرب زمین بود. میوه و گل او سبزیجاتی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویانند. مرکب سواری او دو پایش و خدمت گزارش دستپایش بود. (سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰)

حضرت در یکی از فرمایش‌های خویش از یک شخص بسیار تعریف و تمجید می‌کند که معلوم نیست این چه شخصی است. برخی می‌گویند مراد حضرت، پیامبر است و برخی ابوذر و سلمان را مصداق فرمایش حضرت می‌دانند و برخی فرمایش حضرت را ناظر به شخص معینی نمی‌دانند و بر این عقیده هستند که حضرت الگوی کامل انسانیت را تشریح می‌کند و نظر به شخص معینی ندارند. حضرت بعد از اینکه صفات ارزنده آن شخص را می‌شمارد می‌فرماید که شما هم سعی کنید مثل او باشید، اگر چه تمامی صفات و ویژگی‌های او در شما نباشد، اما سعی کنید برخی از آن‌ها را کسب کنید.

ترجمه عبارت مزبور چنین است: «در گذشته برادری دینی داشتیم، که در چشم من منزلت زیادی داشت؛ چون دنیای حرام در چشم او بی‌ارزش بود و از شکم‌بارگی دور بود، پس آن‌چه را نمی‌یافت آرزو نمی‌کرد و آن‌چه را که می‌یافت زیاده‌روی نمی‌نمود. بیشتر عمرش در سکوت سپری می‌شد، اما هر وقت سخن می‌گفت سخنوران را غالب می‌شد و تشنگی پرسشگران را فرو می‌نشاند و به ظاهر ناتوان و مستضعف می‌نمود، اما در کارها جدیتی وافر داشت، چون شیر بیشه می‌خروشید و به سان مار بیابانی در تب و تاب بود، از درد شکوه نمی‌کرد مگر پس از بهبودی، آن‌چه بدان ملتزم بود به زبان می‌آورد و سفارش می‌کرد و به آن‌چه عمل نمی‌کرد دهان نمی‌جنباند، اگر در سخن‌سرایی مغلوب جلوه می‌کرد در سکوت یکتاز میدان بود. بر شنیدن بیشتر از گفتن حریص بود، اگر بر سر دوراهی قرار داشت، می‌اندیشید که کدامین کار با خواسته نفس سازگارتر است، با آن مخالفت می‌کرد و کار دیگر را بر می‌گزید. بر شما باد روی آوردن بر این‌گونه ارزش‌های اخلاقی و اگر تمامی آن‌ها را نتوانستید کسب کنید، بدانید که به دست آوردن برخی از آن ارزش‌های اخلاقی بهتر از رها کردن همه آن‌ها است». (سید رضی، نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۸۹)

همانطور که قبلاً متذکر شدیم این سخنان حضرت ناظر به اصول اخلاقی و رفتاری است و معنای اول اسوه یعنی الگوی اخلاقی اراده شده و طبعاً شامل نخبگان سیاسی و حکومتی نمی‌گردد. البته می‌توان در نهج البلاغه کلماتی را یافت که معنای دوم هم از آن قابل استفاده باشد، مانند کلماتی که حضرت درباره ضرورت اطاعت از رهبر و ولی بیان نموده، لکن محل مبحث گنجایش آن مطالب را ندارد لذا پرونده بحث متون دینی را بسته و نظری به گفتار اندیشمندان دینی می‌افکنیم.

۴ - گفتار اندیشمندان و متفکران دینی

برای بررسی نقش نخبگان در جوامع بعد از بررسی متون دینی، کلام برخی از دانشمندان اسلامی را در این باب متذکر می‌شویم، ابتدا مطالبی از دانشمندان معاصر مرحوم علامه محمد تقی جعفری نقل می‌کنیم.

ایشان در مصاحبه‌ای که با آقای فرد رد از کانادا داشته‌اند مسائلی را مطرح کرده‌اند که مناسب نوشتار ماست. ما گزیده این مصاحبه را در اینجا نقل می‌کنیم:

آقای فرد رد: شخصیت‌های بزرگ تاریخ همواره تاثیراتی کم و بیش بر جوامع خود داشته‌اند و گاه نفوذ و محبوبیت آن‌ها از حد جوامع خود فراتر رفته و جوامع دیگر را نیز در بر گرفته است. با توجه به این مطالب آیا شخصیت‌های اسلامی و نفوذ بسیار عمیقی در جوامع خود داشته‌اند و این نفوذ از کجا ناشی می‌شود؟

استاد علامه جعفری: آنچه مسلم است، نفوذ یک شخصیت در یک جامعه، چه اسلامی و چه غیر اسلامی مسئله قدرت نیست؛ زیرا در این دنیا قدرت‌ها اگر چه از نظر فیزیکی تاثیرات بسیار زیادی در جوامع داشته‌اند، ولی صاحبان آن قدرت‌ها به عنوان الگو و پیشوا مطرح نشده‌اند. بهترین واژه برای ادای معنای چنین اشخاص، «حوادث تند طبیعی» است مثل آتش‌فشان، زلزله و

چنگیز وقتی جامعه را بر هم می‌زند، بدون این که ایده‌ای و آرمانی صالح برای آن جامعه مطرح کند، هیچ فرقی با یک حادثه تند طبیعی مثل زلزله یا آتش‌فشان ندارد. پس علت تاثیر، قدرت نیست، بلکه باید علت حقیقی نفوذ شخصیت‌ها و رهبران و الگو قرار گرفتن آن‌ها را در اخلاق، معنویت فرهنگ و چه بسا در نظام‌های حقوقی؛ در ماورای قدرت‌های طبیعی محض جستجو کنیم.

کافیست که ما تاریخ را ورق بزنیم، صدها انسان بزرگ را خواهیم دید که پیشرفت تاریخ بشری و روشن ماندن الگوها و اصول عالی انسانی وابسته به آن‌هاست. تاثیر این شخصیت‌ها در تاریخ به قدری قوی و ریشه‌دار است که حتی باعث شده است عده‌ای بگویند عامل محرک و توزیع کننده تاریخ، شخصیت‌های بزرگ‌اند که در برهه‌هایی از تاریخ بروز می‌کنند. (جعفری، ۱۳۷۳: ص ۳۸۲ - ۳۸۴)

۵ - دانشمندان مغرب زمین

«کارلایل» فیلسوف معروف انگلیسی بر این باور است که اکثریت افراد جامعه فاقد ابتکار و نوآوری هستند. به نظر او آن‌ها دنباله‌رو و مصرف‌کننده اندیشه دیگران‌اند و در هر جامعه گردانندگان اصلی اقلیت مبتکر ابداع‌گر، پیشرو و در یک کلام نخبگان می‌باشند. وی در این مورد کتابی تألیف کرده که با نام «قهرمانان» (الابطال) معروف است. کارلایل در این کتاب اولین نخبه را رسول اکرم پیامبر بزرگ اسلام می‌داند. از نظر او در هر قومی یک یا چند شخصیت تاریخی جلوه‌گاه تمام تاریخ است و به عبارت صحیح‌تر؛ تاریخ هر قوم جلوه‌گاه شخصیت و نبوغ یک یا چند قهرمان است. مثلاً تاریخ اسلام جلوه‌گاه شخصیت رسول اکرم و تاریخ جدید فرانسه جلوه‌گاه ناپلئون و تاریخ شوروی سابق جلوه‌گاه شخصیت لنین می‌باشد. (مطهری، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۴۹۱ - ۴۹۲)

۶- ملاحظات

۱. اینکه در طول تاریخ کسانی بوده‌اند که جامعه را متحول ساخته‌اند امری است انکارناپذیر و مطالعه گذرای تاریخی گواه بر این است.

۲. اگر مراد از این نظریه سلب اختیار از توده‌ها باشد، نظریه سستی خواهد بود؛ چرا که اختیار تک‌تک افراد هم امری است انکارناپذیر و وجدانی.

۳. این موضوع که جوامع به دست نخبگان متحول شده و می‌شوند حرف علمی (تجربی) نیست چرا که نمی‌توان این موضوع را در بوته آزمایش نهاد. باید کسی بیاید جامعه را متحول کند بعد ما بفهمیم او نخبه بوده است. مثلاً کسی بگوید: «هرکس اگر وقت مردنش برسد می‌میرد» این حرف را نمی‌توان با تجربه مورد ارزیابی قرار داد؛ چون اگر به این نتیجه رسیدیم که فلان کس وقت مردنش رسیده بود، ولی نمرده است صاحب آن حرف می‌گوید: همین که نمرده است معلوم می‌شود که فقط مردنش نرسیده بود و وقتی هم که مرد می‌گوید دیدید که من راست می‌گویم؛ وقت مردنش رسید و مرد! این همان مطالبی است که در فلسفه علم به «ابطال‌پذیری» معروف است؛ یکی از شرایط قوانین تجربی این است که ابطال‌پذیر باشند یعنی نسبت به تجربه بیرونی بی‌تفاوت نباشند. «وقتی قانونی، وقوع پدیده‌هایی را ناممکن اعلام می‌کند، مفهوم دقیقش این است که در صورت وقوع آن پدیده‌ها قانون از صحت می‌افتد و باطل می‌شود. همه قوانین علمی چنین است که در صورت اتفاق بعضی حوادث باطل می‌شوند». (سروش، ۱۳۷۹: ص ۱۹)

اما این که «تحول جامعه به دست نخبگان است» امری است ابطال‌ناپذیر در نتیجه علمی نیست و نمی‌توان از آن به عنوان قانون علمی تعبیر کرد.

۴. تنها قهرمانان قدرت خلاق ندارند و این طور نیست که اکثریت قریب به اتفاق مردم فقط مصرف‌کننده فرهنگ و تمدن باشند. در تمام افراد بشر کم و بیش استعداد و خلاقیت و ابتکار هست و بنابراین همه افراد لاقلاً اکثریت افراد می‌توانند در خلق و تولید و ابتکار سهیم باشند. (مطهری، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۴۹۷)

۷- رد نظریه تفسیر قهرمانانه تاریخ

استاد علامه مصباح در تبیین و رد نظریه «تفسیر قهرمانانه تاریخ» می‌فرماید:

«بنابراین، جز مردان «بزرگ»، همه عوامل دیگر در تاریخ بی‌اثرند. توماس کارلایل، ادیب و مورخ اسکاتلندی، که مبدع «تفسیر قهرمانانه تاریخ» است، و ویلیام جیمز که در عین حال که از نظریه مذکور دفاع کرد، تا حدی به تعدیل آن پرداخت، و فردریک آدامس وود، استاد و مورخ آمریکایی معاصر، که شاید پس از کارلایل افراطی‌ترین طرفدار تفسیر تاریخ بر اساس کارهای قهرمانان باشد، و سایر طرفداران این نظریه، اجمالاً بر این باورند که هیچ دگرگونی مهم اجتماعی و هیچ تحول چشمگیر تاریخی به وجود نیامده است که ساخته مردان بزرگ نباشد؛ در همه ابعاد و وجوه تمدن و فرهنگ بشری، کارهای بزرگ به وسیله تنی چند از افراد بزرگ به وجود آمده است، و سایر افراد، که اکثریت قریب به اتفاق انسان‌ها را تشکیل می‌دهند، در این میان اثری نداشته‌اند. این نظریه به عقیده ما غیر قابل اثبات، نادرست و مبالغه‌آمیز است؛ زیرا معیار قهرمان بودن معلوم نیست اولاً و ثانیاً برای کسانی که بعد از تأثیر فرد در جامعه و تاریخ تأکید خارج از اندازه می‌کنند و به اهمیت قهرمانان تاریخ اعتقاد دارند کافی نیست که تنها وجود افراد برجسته و میرز را اثبات کنند. اینان باید ادله‌ای ارائه کنند بر این که این شخصیت‌ها نه تنها وجود داشته‌اند، بلکه در زمینه‌ای که فعالیت می‌کردند تأثیری قطعی گذاشته‌اند و باید تأثیر این‌ها جانشین‌ناپذیر می‌بود، یعنی اگر این‌ها نبودند کسانی دیگری پیدا نمی‌شدند که کار این‌ها را انجام بدهند.

پس باید نتیجه گرفت چنین نیست که مبتکران واقعی همه نهضت‌ها، تحولات، و اصلاحات تاریخی و اجتماعی افراد فوق‌العاده‌ای باشند و دیگران فقط دعوت‌گر و مجری افکار و آرای آنان باشند، بلکه همواره تأثیر متقابل داشته‌اند». (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ص ۲۳۴ - ۲۳۵)

نکته‌ای که می‌توان روی آن تأکید کرد این است که اگر نقش اصلی در جوامع به نخبگان و فرهیختگان داده می‌شود، در این فرض نباید و نمی‌توان توده‌ها را فقط موجوداتی بی‌اراده دانست که در دست این سردمداران و نخبگان به این طرف و آن طرف می‌روند. یعنی نظریه اصالت نخبگان نباید به جبر توده‌ها بیانجامد.

مثلاً در تربیت کودک می‌گوییم: «نقش اصلی تربیت که مادر بر عهده دارد» این بدان معنا نیست که پدر، محیط، وراثت و اراده خود کودک و ... بی‌تأثیر هستند، بلکه به این معناست که تمامی این‌ها گرچه موثر هستند اما نقش مادر به مراتب بیشتر از نقش اسباب مزبور است. اصالت یک چیز نفی وجود و تأثیر اشیا دیگر نیست بلکه بررسی شدت و ضعف مسئله است.

اگر کسی بگوید «شعر فارسی یعنی شعر حافظ» بدان معنا نیست که شعر سعدی یا پروین اعتصامی یا صائب تبریزی یا مولوی شعر نیستند، بلکه می‌خواهد این حقیقت را برساند که شعر حافظ در اوج قله عرفانی ادبی است و دیگر شعرا نتوانستند به اوج او برسند.

ثانیاً وقتی می‌گوییم اصالت از آن نخبگان است بدین معنی نیست که حتماً باید جانشین‌ناپذیر باشند بلکه اگر چه هم جانشین‌پذیر باشند باز ضروری به مدعای ما نمی‌زنند، مثلاً اگر نخبه الف در آن بین نبود نخبه ب جای او را می‌گیرد نه یک شخص عادی دیگر! باز در اینجا اصالت از آن نخبگان می‌شود و جانشین‌پذیر بودن منافاتی با مدعا ندارد.

البته این حقیقت جای انکار ندارد که نظر استاد مصباح معتدل‌ترین نظر و نزدیک‌ترین نظر به واقع است یعنی با چشم پوشی از برخی ملاحظات که طرح شد، بهترین رای، نظر ایشان است؛ چرا که سایر نظرات یا دچار افراط و زیاده‌روی شده‌اند و یا به دام تفریط و کج‌اندیشی افتاده‌اند.

نتیجه‌گیری

از نظر مفهوم‌شناسی، نخبه به معنی برگزیده، زبده، گزیده بوده و اسوه نیز در لغت به معنای پیشوا و مقتدا آمده است و در اصطلاح علوم اجتماعی نخبگان به کسانی اطلاق می‌شود که بیشترین دسترسی و کنترل را نسبت به ارزش‌های اجتماعی دارند. در قرآن کریم خداوند متعال، پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم را به عنوان اسوه و الگو معرفی می‌کند. در نهج البلاغه نیز اسوه بودن پیامبر مطرح شده است. بدین سان در متون دینی ضرورت پیروی از پیامبر را هم در بُعد اخلاق و رفتار و هم در پیروی سیاسی و حکومتی گوشزد می‌کند. آن چه جای توجه دارد، نقش اسوه بودن پیامبر در شکل‌گیری تمدن اسلامی است. پیامبر در جامعه‌ای مبعوث شد که نمی‌توان نام تمدن را بر آن نهاد و بهترین واژه برای رساندن عقب‌ماندگی آن دوران کلمه «جاهلیت» است. وی توانست با نقش اسوه و الگو بودن که قرآن برایش ترسیم کرده بود، جامعه منحط جاهلی را از بت‌پرستی به یکتاپرستی، از ظلم به عدالت، از جهل به علم برساند و بدین سان آغازین نهال‌های تمدن اسلامی را در خاک بی‌حاصل عربستان بکار. در بخش پایانی مقاله نظریه تفسیر قهرمانانه تاریخ که نقش نخبگان به شکل افراطی مورد تأکید قرار گرفته بود، مورد نقد و بررسی قرار گرفت و تعدیل شده آن تبیین گردید.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
- ابن حجر عسقلانی، (۱۴۲۶)، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، تحقیق: أبو قتیبه نظر محمد الفاریابی، الرياض، دار طیبه.
- جعفری، محمدتقی، (۱۳۷۳)، تکاپوی اندیشه‌ها، جمع‌آوری: علی رافعی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، مفردات الفاظ قرآن، بیروت و دمشق، دار العلم و الدار الشامیه.
- سبحانی، جعفر، (۱۳۷۷)، فزازهایی از تاریخ پیامبر اکرم، تهران، نشر مشعر.
- سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۹)، علم چیست؟ فلسفه چیست؟ تهران، انتشارات صراط.
- سید رضی، (۱۳۷۹)، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم، پارسایان.
- شبلی، احمد، (۱۳۸۷)، تاریخ آموزش در اسلام، تهران، نگاه معاصر.
- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۴)، المیزان، ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۶۰)، مجمع البیان، تهران، انتشارات فراهانی.
- گولد، جولیبوس و کولب، ویلیام، (۱۳۷۶)، فرهنگ علوم اجتماعی، مترجم: باقر پرهام، ویراستار: محمد جواد زاهدی، تهران، مازیار.
- مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳)، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۷۸)، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۴)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدرا.
- معین، محمد، (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی، تهران، امیر کبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- نجفی خمینی، محمد جواد، (۱۳۹۸)، تفسیر آسان، تهران، انتشارات اسلامیه.



سال سوم، شماره ۱ (پیاپی: ۱۰)، بهار ۱۳۹۹

فصلنامه مطالعات کاربردی در
علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی

ISSN: 2645-4475